

زیجر

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال دهم / شماره اول / پیاپی ۱۸ / بهار - تابستان ۱۴۰۳

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی^۱

محمد مهدی رفیعی^۲

چکیده

تطبیق اصالت وجود در فلسفه اگزیستانس و حکمت متعالیه، یکی از موضوعات جذاب برای پژوهشگران بوده است. اما پژوهش حاضر با تمرکز بر اصل تقدم وجود بر ماهیت یا همان اصالت وجود در فلسفه ژان پل سارتر، به بُعد انسان‌شناسانه این دیدگاه می‌پردازد و به جای تطبیق محض، داوری و ارزیابی این دیدگاه را در پارادایم حکمت صدرایی با نگاهی بر آثار شهید بهشتی، بر عهده دارد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد «تقدم وجود بر ماهیت» صرفاً مشترک لفظی میان فلسفه سارتر و فلسفه صدرایی است، اما با این حال، بخشی از مضامین اثبات‌شده در انسان‌شناسی سارتر، که خود حاصل اصل مزبور است، مورد تأیید حکمت متعالیه نیز می‌باشد. مهم‌ترین شباهت‌های این دو دستگاه فکری، انعطاف‌پذیری ماهیت انسان و اختلاف ماهوی افراد بشر نسبت به یکدیگر است. از طرف دیگر، مهم‌ترین تفاوت‌ها نیز تعریف‌ناپذیری بشر، نفی فطرت و آزادی انسان از اراده الهی در انسان‌شناسی سارتر و خلاف همین موارد در انسان‌شناسی صدرایی و شهید بهشتی است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی، پس از تبیین اصل تقدم وجود بر ماهیت در اندیشه سارتر با تمرکز بر انسان‌شناسی وی، به نقد آن در چهارچوب فلسفه صدرایی و بررسی نقاط مشترک و متفاوت می‌پردازد. **واژگان کلیدی:** تقدم وجود بر ماهیت، اگزیستانسیالیسم، سارتر، آزادی انسان، فلسفه صدرایی، شهید بهشتی، اختلاف نوعی انسان‌ها، فطرت.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۶

۲. سردبیر موسسه مطالعات اسلامی و علوم انسانی اندیشه بهشتی، قم، ایران Mahdi.rafeei.1511@gmail.com

مقدمه

اگرچه انسان‌شناسی محوری‌ترین سؤال متفکران معاصر است، اما ریشه چند هزار ساله و بلکه عمری به درازای تاریخ بشریت دارد؛ با این حال برخی از مکاتب فلسفی، تأکید ویژه‌ای بر مسئله انسان‌شناسی داشته‌اند. فیلسوفانی مانند سقراط در دوره یونان باستان، اپیکور و رواقیان در عصر هلنیسم، آگوستین در قرون وسطی و دکارت در دوره رنسانس، از جمله اندیشمندانی بودند که توجه خاصی به انسان داشته‌اند. اما شاید شناخته‌شده‌ترین مکتب فلسفی انسان‌محور در عصر حاضر، مکتب اگزیستانسیالیسم باشد، مکتبی که نه تنها انسان‌محور است، بلکه هویت مستقل خویش را مدیون دیدگاه‌های انسان‌شناسانه است، به عبارت دیگر، مکتبی انسان‌شناختی است.

فلسفه اگزیستانس یا اصالت وجود، فلسفه‌ایست برخاسته از نگرش‌های انسان‌شناسانه و در نتیجه این نگرش‌ها، با تکیه بر تقدم وجود بر ماهیت، آزادی مطلق انسان و نفی هرگونه قالب و اسلوب از پیش تعیین شده برای بشر، تا بدانجا پیش می‌رود که با «مکتب» دانسته شدنش نیز مخالفت می‌ورزد، چرا که ایده اصلی این فلسفه، نفی هرگونه چهارچوب مانند «مکتب» است. این رهاانگاری بشر، سبب می‌گردد فیلسوفان اگزیستانس از جهات متنوعی، دارای اختلافات نظری عمیق باشند، تا جایی که برخی از آن‌ها مانند کی‌یرکگور، گابریل مارسل و یاسپرس، اگزیستانسیالیست‌های الهی؛ و برخی مانند نیچه و ژان پل سارتر، اگزیستانسیالیست‌های الحادی گشته‌اند.

«اگزیستانسیالیسم» به مثابه مکتب اصالت وجود که در ذات خود از مکتب بودن فراری است، توسط سارتر بر عنوان یکی از آثارش نقش بسته که اندیشه منحصر به فرد او درباره فلسفه اگزیستانس را نشان می‌دهد. ژان پل سارتر، فیلسوف خداناباور فرانسوی، از نویسندگان بزرگ فلسفه اگزیستانس در قرن بیستم است. وی علاوه بر رمان‌ها و نمایشنامه‌هایی که در حوزه اگزیستانسیالیسم یا اصالت وجود نوشته، کتابی تحت عنوان «اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر» تألیف نموده است.

این کتاب شامل مهم‌ترین اصول فلسفه اگزیستانس بوده و آراء سارتر به شکل مصرّحی در آن نمود یافته است. از آنجایی که این اثر بر اساس اصول الحادی تدوین شده و در عین حال، تأثیر بسزایی در اندیشه‌های دیگر نویسندگان بزرگ معاصر داشته، و نیز می‌دانیم که بر تفکر عموم افراد بشر در عصر حاضر، آثار مهمی داشته است، نگارنده در این پژوهش سعی کرده پس از مرور مباحث اساسی در انسان‌شناسی ژان پل سارتر، با استمداد از اصول فلسفه صدرایی و انسان‌شناسی شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، اصالت اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر را به ارزیابی بگذارد.

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی ۱۶۵

اصالت وجود در اندیشه سارتر، به معنی نفی ماهیت از پیش تعیین شده برای انسان است؛ این نگرش، دارای لوازمی چون آزادی انسان از قید فطرت و طبیعت و ماهیت‌های مختلف برای هر یک از افراد انسان است. در این پژوهش، اصل یادشده به همراه لوازمش در پارادیم انسان‌شناسی حکمت متعالیه به ارزیابی گذارده خواهد شد.

انتخاب اندیشه سارتر بدین جهت است که وی در مکتب آگزیستانسیالیسم نقش محوری داشته و نخستین کسی است که این تعبیر را برای فلسفه خود به کار برد؛ از همین روی نام وی با مکتب آگزیستانس گره خورده است، تا جایی که بسیاری از متفکران آگزیستانس، برای دوری از نام و اندیشه سارتر و مخالفت‌هایشان با وی، خود را «فیلسوف وجودی» نامیده‌اند (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۳-۳۴).

گفتنی است که آگزیستانسیالیست‌ها به زبان پیچیده و مغلق‌شان شهرت دارند، «هستی و زمان» هایدگر یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این غموض و ابهام است. از طرف دیگر، گرایش ادبی در آثار فیلسوفان آگزیستانس بسیار پررنگ است و نویسنده‌های تراز اولی چون نیچه، داستایوسکی، سارتر، سیمون دوبوار، آلبرکامو و کافکا، همگی با تکیه بر ادبیات و در قالب رمان و نمایشنامه، به تبلیغ این اندیشه پرداخته‌اند. برخی گفته‌اند علت این گرایش، سروکار آگزیستانسیالیست‌ها با معانی و مفاهیم درونی انسان، مانند ناامیدی، ایمان، حب، ترس و اضطراب است؛ بدین سبب این فیلسوفان در بیان انتقال معنا، کارآیی ادبیات علمی و فلسفی را کمتر از انتقال تجربی و در قالب هنر و فیلم و داستان دیده‌اند (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۴ و ۱۰۴-۱۰۵).

به همین جهت آثار ژان پل سارتر نیز عمدتاً ادبی بوده و نوشته‌های معروفی مانند «تهوع» و «مگس‌ها» از جمله رمان‌ها و نمایشنامه‌های او به شمار می‌روند؛ هرچند آثاری مانند «هستی و نیستی» و «نقد خرد دیالکتیکی» در جمله آثار غیر ادبی او به حساب می‌آیند. در این میان، کتاب «آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر» با ادبیات علمی و فلسفی و به دور از ادبیات هنری نگاشته شده که علاوه بر آن، متنی بسیار روان و آسان دارد، از همین‌رو تکیه پژوهش حاضر نیز بر همین اثر بوده و جز در موارد معدودی، به دیگر آثار وی ارجاع نداده است.

۱. پیشینه

با توجه اهمیت فلسفه آگزیستانس، دانش‌آموختگان فلسفه اسلامی، تلاش‌های در خوری در تطبیق فلسفه صدرایی و فلسفه آگزیستانس داشته‌اند. برخی از این پژوهش‌ها عبارتند از: «امکان‌سنجی تطبیق انسان‌شناسی صدرایی و انسان در فلسفه‌های آگزیستانس؛ با تأکید بر

اندیشه‌های یاسپرس و سارتر» نوشته محمد مهدی گرجیان عربی و معصومه سادات سالک. این مقاله در دو حوزه «اصالت وجود» و «انسان به مثابه غایت خلقت» به امکان‌سنجی تطبیق دو مکتب فلسفی آگزیستانسیالیسم و حکمت متعالیه پرداخته است. همچنین مقاله «مقایسه اصالت وجود در آگزیستانسیالیسم و اصالت‌الوجود صدرایی» نوشته حمیدرضا آیت‌اللهی، اصالت وجود را از منظر هستی‌شناختی مورد واکاوی قرار داده و به مباحث انسان‌شناختی وارد نشده است. «آگزیستانسیالیسم و اصالت وجود؛ با تأکید بر صدرالمتألهین و هیدگر» به قلم علی فتحی، به نوعی نقد مقاله فوق است و سعی نموده با بررسی مفاهیم بنیادین دو دستگاه فلسفی محل بحث، تطبیق آن‌ها را با رویکرد مقاله حمیدرضا آیت‌اللهی نقد کند.

مقالات دیگری نیز، نظیر «بررسی تطبیقی آزادی از دیدگاه شهید مطهری و ژان پل سارتر» به خامه محسن قمی و میرزاعلی کتابی و «بررسی تطبیقی ماهیت انسان از دیدگاه آیت الله مصباح و سارتر» اثر محمود نمازی و سیدامین‌الله احمدیانی مقدم، هر یک به بعدی از انسان‌شناسی سارتر و تطبیق آن با اندیشمندان اسلامی پرداخته‌اند.

اما در مقاله حاضر، اولاً اصالت وجود فقط در اندیشه سارتر مورد توجه بوده و نه دیگر فیلسوفان آگزیستانس، ثانیاً اصالت وجود در انسان‌شناسی سارتر مورد دقت است و نه در هستی‌شناسی او؛ و ثالثاً علاوه بر اشاره به اشتراک نظرها در انسان‌شناسی حکمت متعالیه و سارتر، نگرش شهید بهشتی درباره انسان‌شناسی آگزیستانس (و به طور خاص ژان پل سارتر) مطرح شده است. این مقاله در همه موارد فوق، از دیگر پژوهش‌های تطبیقی در این زمینه متمایز می‌گردد.

۲. روش تحقیق

در این نوشتار با تبیین و تشریح اصل بنیادین آگزیستانسیالیسم سارتر با محوریت کتاب «آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر»، ذیل هر یک از دعاوی او، به نقد و بررسی آن پرداخته و در نهایت میزان اصالت و صحت و سقم این اندیشه، با تکیه بر انسان‌شناسی اسلامی و توجهی ویژه به عبارات شهید بهشتی، نتیجه‌گیری خواهد شد. در این بحث از همان مباحث نخستین، اختلافات بسیاری میان اندیشه سارتر و اندیشه اسلامی وجود دارد. از آنجایی که این اختلافات، پراکنده و ناظر به بحث‌های متفاوت و در ساحات مختلف است، هر یک از پیش‌فرض‌ها و مبانی بنیادین اسلامی که برای ارزیابی نگرش سارتر ضروری است، به مناسبت مطرح شده و تبیین و تحلیل می‌گردد.

گفتنی است علاوه بر مبنا قرار دادن فلسفه صدرایی در ارزیابی بحث تقدم وجود بر ماهیت در

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی
فلسفه سارتر و بهره‌گیری از آثار ملاصدرا و فیلسوفان نوصدرایی، توجه ویژه‌ای به کتاب «انسان از منظر
قرآن» شهید بهشتی شده است. نگارنده این سطور، پیش‌تر مباحث انسان‌شناختی شهید بهشتی را
تحت همین عنوان گردآوری نموده و لذا منبع اصلی برای ارجاع به دیدگاه ایشان در مقاله حاضر، همین
اثر خواهد بود.

۳. یافته‌های تحقیق

۳-۱. تقدم وجود بر ماهیت در اندیشه سارتر

نخستین و اساسی‌ترین اصل فلسفه سارتر، اصل تقدم وجود بر ماهیت یا اصالت وجود است. اصالت
وجود در این فلسفه، معنایی کاملاً متفاوت با فلسفه صدرایی دارد. در این تفکر، اصالت وجود به معنی
تقدم وجود انسان بر ماهیت اوست. برای توضیح این اصل لازم است نخست چند نکته به طور مجزا
مورد بررسی قرار گیرد.

نکته اول: چنانکه از عبارت فوق پیداست، این اصل در فلسفه سارتر و البته دیگر اگزیستانسیالیست‌ها،
مختص انسان است، یعنی دیگر موجودات - برای مثال «کارد» که سارتر در کتابش مثال زده -
وجودشان بر ماهیتشان مقدم نیست. این تنها انسان است که از اصالت وجود بهره‌مند است. بنابراین
اصل تقدم وجود بر ماهیت، اصلی انسان‌شناختی و ناظر به بشر است (آیت‌اللهی، ۱۳۸۵: ۲۱)،
برخلاف حکمت اسلامی که اصالت وجود را در معنای دیگر بر همه موجودات صادق می‌داند.

نکته دوم: مراد از ماهیت در فلسفه سارتر به خوبی روشن نیست و چنانکه در نقد آن خواهد آمد، با
پذیرش اصالت وجود، انسان را در بدو آفرینش و پیش از انتخاب، موجودی بدون ماهیت می‌داند، حال
آنکه با توضیحاتی که پیرامون انسان در بدو آفرینش داده، حدود و تعاریف کلی‌ای برای او پذیرفته
است. اما به هر روی، قدر متیقن از مراد وی از ماهیت، تعریف‌پذیری و هویت مشخص و معین داشتن
است (خسروپناه، ۱۳۹۷: ۲۰۸-۲۰۹).

اکنون می‌توان با تکیه بر دو نکته فوق چنین ابراز داشت که اصالت وجود در فلسفه سارتر، بدین
معناست که انسان در بدو آفرینش و پیش از آنکه انتخاب کرده و دست به عمل بزند، هیچ ماهیتی
ندارد، بلکه وجودی است به سوی ماهیت و جهشی است به سمت هویتی معین. به عبارتی، انسان
پیش از ماهیت یافتن، طرحی است در حال شدن و یا پروژه‌ای است ناقص. به تعبیر سارتر: «برای او
(بشر) سرنوشتی مقدر نیست. بشر، پیش از هر چیز همان است که طرح شدنش را افکنده است.»

(سارتر، ۱۴۰۲: ۳۰) اما مسئله سارتر چه بوده که به این بیان و تقریر از هویت انسان دست زده است و به عبارتی دغدغه سارتر و چالش ذهنی او کدام مسئله است که پایه دیگر نظرات وی شده است؟ پاسخ این سؤال در گرو فهم معنای آزادی نزد اوست.

۱-۱-۳. آزادی و ماهیت انسان

سارتر آزادی را مطلق و بدون هیچ قیدی برای انسان تصور نموده است. او برای این اطلاق آزادی، نه تنها شخص را از گوشه‌نشینی و بی‌مسئولیتی نهی می‌کند، بلکه هرگونه پیش‌فرض، سرشت، ماهیت، اخلاق و... که برای اعمال انسان چهارچوبی تعیین کند را، نفی و نهی می‌کند. به عقیده سارتر، پذیرش چهارچوب، سرشت و ماهیت، یعنی محدودیت انسان و نفی آزادی مطلق او. با این توضیحات، وی انسان را موجودی بدون ماهیت ترسیم نموده که خود، به دستان خود، ماهیت خویش را ساخته و تعریف می‌کند (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۸)؛ در حالی که موجودات دیگر، صانع دارند و تصور صانع از آن‌ها (به مثابه مصنوع) بر آن‌ها حاکم است. این تصور یعنی مجموعه اسلوب‌ها و کیفیت‌هایی که درباره آن مصنوع، در ذهن صانع وجود داشته است. این اسلوب‌ها و دستورالعمل‌ها، سبب می‌گردد ماهیتی مشخص برای شیء تنظیم گردد و خروج شیء از آن ماهیت را ناممکن ساخته و به بیانی دیگر، آزادی آن را از قید ماهیت ناممکن سازد. سارتر در این باره می‌نویسد: «با این مقدمه می‌گوییم که در مورد کار، ماهیت - یعنی مجموعه اسلوب‌ها و دستورالعمل‌ها و کیفیاتی که ایجاد شیء و تعریف آن را میسر می‌سازد - مقدم بر وجود است. بدین گونه مشخص می‌شود که فلان کار یا فلان کتاب در برابر من قرار دارد. بدین سان، ما دیدی صنعتی و فنی از جهان داریم که بر مبنای آن می‌توانیم بگوییم: ایجاد مقدم بر وجود است» (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۶).

پس با نگاهی صنعتی به اشیاء - در صورتی که همه چیز را مخلوق خالقی صانع بدانیم - آن‌ها را دارای ماهیتی از پیش تعیین شده دانسته‌ایم که رهایی از بند آن ماهیت غیر ممکن می‌گردد. اگرچه این حقیقت (یعنی نگاه صنعتی به اشیاء) دست کم در مورد مصنوعات انسان صحت دارد، اما از دید خدانا‌باورانی چون سارتر، نمی‌توان آن را به همه هستی سرایت داد و از جمله انسان را مصنوع صنعتی برین تلقی نمود. پس اساساً دیگر موجودات نباید از ماهیت از پیش تعیین شده‌ای برخوردار باشند. اما امر دیگری که موجب می‌گردد درخت و سنگ و دیگر موجودات طبیعی نیز محدود به تعریف شوند، این است که مفهوم کلی‌ای درباره آن‌ها صادق است که همه افراد آن‌ها را در ماهیتی واحد گرد هم می‌آورد. با این وصف نیز همچنان سارتر معتقد است انسان حتی نمی‌تواند یک مفهوم کلی برای

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی ۱۶۹

افرادش داشته باشد. او با خرده‌گیری به فلسفه غیرمذهبی قرن هجدهم که به عقیده او نگاه صناعی و فنی به عالم را کنار گذاشته، می‌گوید: «در این فلسفه‌ها آدمی واجد طبیعتی بشری است و این طبیعت بشری را که همان مفهوم بشر است، نزد همه افراد آدمی می‌توان یافت. این بدان معناست که هر فرد بشری، نمونه‌ای است جزئی از مفهوم کلی بشر. بنا به عقیده کانت، از این مفهوم کلی، این نتیجه به دست می‌آید که بشر جنگل‌نشین و بشر بدوی و بشر شهرنشین قرن جدید، همه در یک تعریف می‌گنجند و همه دارای یک خمیره و یک سرشت‌اند» (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۷).

پس سارتر با توجه به توضیحات فوق، انسان را موجودی می‌داند که در بدو امر، ماهیتی ندارد و خود با آزادی ذاتی‌اش یا «آزادی جبری» (انسان محکوم به آزادی است)، باید هویت خویش را ساخته و ماهیت خود را تعریف کند. شهید آیت‌الله بهشتی در تبیین این دیدگاه می‌گوید:

«مسئله اساسی در فلسفه "اگزیتنس" این است که وقتی موجودات این جهان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، می‌بینیم از همان وقت که یک موجود پا به عرصه هستی می‌گذارد، یک آدم عالم آگاه می‌تواند بگوید که این موجود به چه مرحله‌ای از کمال می‌رسد، آینده‌اش چیست و چه می‌شود. به عبارت دیگر، یک موجود در همان مسیری به زندگی‌اش ادامه می‌دهد که قبلاً ذات آن موجود و ماهیت آن موجود آن مسیر را ایجاد کرده است... موجودات این جهان، همان وقت که به وجود می‌آیند، ماهیتشان -اینکه چیستند و چه خواهند شد- مشخص است، غیر از انسان. در میان همه موجودات، موجودی به نام انسان داریم که از این قاعده پیروی نمی‌کند. انسان از همه جهات مشابه موجودات دیگر است غیر از یک جهت مهم؛ و آن این است که وجود و اگزیتنس این موجود بر ماهیتش مقدم است. یعنی آن وقت که به وجود می‌آید، نمی‌شود آینده او را پیش‌بینی کرد. وقتی که به وجود می‌آید می‌شود گفت یک فرشته شود، می‌شود گفت یک دیو و دیوصفت شود. هر دو ممکن است، چون موجودی است که امکانات گوناگون متضاد، برای ساخته شدن در جهت‌های متضاد را دارا است. پس انسان، موجودی است که وجودش قبل از ماهیت اوست، یعنی اول به وجود می‌آید و اگر کسی خواست از آینده او باخبر شود، باید گفت بگذارد بزرگ بشود، تا ببینیم چه می‌شود» (حسینی بهشتی، ۱۴۰۰، ج ۳: ۳۹-۴۰).

بر اساس تقریر شهید بهشتی از تقدم وجود بر ماهیت در فلسفه اگزیتانس، ابعاد متعدد و استعدادهای بی‌شمار انسان‌ها سبب شده فیلسوفان اگزیتانس گمان کنند انسان در بدو امر اصلاً ماهیتی ندارد و حال آن‌که بشر دارای ماهیتی با کشش و انعطاف بسیار بالا است. بر همین اساس، اگزیتانسیالیست‌ها فطرت انسانی را نیز نفی نموده و یا آن را بسیار انعطاف‌پذیر تصور نموده‌اند (کرمی، ۱۳۹۸: ۸۰).

۲-۱-۳. نگاهی هستی‌شناسانه به مسئله

به گفته نویسندگان معاصر فلسفه غرب، سارتر فیلسوفی متخصص و دارای اندیشه دقیق، فنی و ابتکاری است که در میان همه فیلسوفان اگزیستانس، به فلسفه هستی نزدیک‌تر است. وی برخلاف بسیاری از اگزیستانسیالیست‌ها، که اندیشه‌ای شاعرانه-رمانتیک دارند، از دیدگاهی عقل‌گرایانه و منطقی برخوردار است (بوخنسکی، ۱۳۹۹: ۱۳۹). فارغ از صحت و سقم این نگاه شارحان فلسفه غرب، باید گفت سارتر با نگارش کتاب «هستی و نیستی» بر اندیشه خود، سطحی فراتر از معمول در میان اگزیستانسیالیست‌ها افزوده است. اگرچه در این نوشتار به دنبال پیگیری اندیشه‌های انتولوژیک سارتر نیستیم، اما برای اشاره و تذکر، نگاهی کوتاه به پشتوانه هستی‌شناسانه اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در اندیشه سارتر خواهیم داشت.

از منظر ژان پل سارتر، جهان هستی به سه‌گونه پدیدار می‌شود که عبارتند از: هستی فی‌نفسه (در خود)، هستی لِنفسه (برای خود) و هستی لَغیره (برای دیگری). وی «هستی فی‌نفسه» را آن پدیدار و تجربه‌ای می‌داند که در آن انسان درمی‌یابد که جهان فقط هست، پر است، خودش است. این گونه هستی هیچ فعل و انفعال و نیز معنا و شعوری ندارد، مانند همه موجودات غیرانسانی، نظیر سنگ و درخت و کارد. اما «هستی لِنفسه» یا هستی ویژه انسانی، آن هستی‌ای است که مدِرک وجود فی‌نفسه است. در واقع، هستی فی‌نفسه متعلق ادراک و هستی لِنفسه صاحب ادراک است. اگر انسان یا هستی لِنفسه؛ سوژه باشد، هستی فی‌نفسه نیز ابژه است. «هستی لَغیره» نیز وجود دیگران (غیر از بعد فی‌نفسه‌شان) برای من است، یعنی پدیدارشدن دیگران در من.

انسان از آن جهت که نسبت به دیگر اشیاء فی‌نفسه آگاهی و شعور دارد، خود وجودی لِنفسه است (مصلح، ۱۳۹۸: ۱۷۴-۱۷۷). وجود لِنفسه از آن جهت که امکان شناخت و آگاهی دارد، عدمی نیز در دل خود دارد که همین عدم و نیستی سبب می‌گردد وجود لِنفسه درصدد رفع آن، بکوشد و همواره در حال شدن باشد. «یعنی به خاطر خلأ وجودی خود، می‌خواهد بر عدمی که ریشه در جان‌ش دارد، غلبه کند» (مصلح، ۱۳۹۸: ۱۷۷). با این تقریر، اساساً انسان آگاه و آزاد است، چون در دل خود نیستی و خلأ دارد (بوخنسکی، ۱۳۹۹: ۱۴۱-۱۴۳)؛ چه اگر نیستی و عدم نداشت، جایی برای پر کردن و ظرفیتی برای تکمیل نداشت.

«انسان جسمی دارد که با آن در زمره وجودهای فی‌نفسه قرار می‌گیرد، ولی علاوه بر آن، موجودی آگاه، آزاد و منشأ اعمال خویش است و به همین لحاظ، وجودی لِنفسه است. انسان با جدا کردن خود

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی

از جنبه فی نفسه‌اش می‌تواند فاعلی آگاه باشد. این جنبه وجود انسان که اصل اوست، عدم و تهی است. به تعبیر دیگر، هیچ ماهیتی ندارد. نمی‌توان آن را تعریف کرد. تقدم وجود انسان بر ماهیتش در همین نکته است. انسان هیچ وضع ثابت و پایداری ندارد. انسان همواره در جریان و در حال ساختن خویش است. انسان رو به آینده دارد و دائم در حال طرح افکندن است» (مصلح، ۱۳۹۸: ۱۸۹).

مادامی که انسان هستی فی نفسه نشده و نیستی دارد، نمی‌تواند خود را تعریف کند، چون متعلق شناخت قرار نمی‌گیرد، زیرا همانگونه که گفته شد، متعلق ادراک، هستی فی نفسه است و آنگاه که خود را تعریف نموده و شناخت، همانا به شیئی‌ای فی نفسه مبدل شده است و وجود انسان به ماهیتی متأخر از خود دست یافته است.

آنچه مطرح شد صرفاً اشاره‌ای بود به بعد هستی‌شناسانه مسئله و مبنای فلسفی اصل تقدم وجود بر ماهیت. اما تفصیل و تبیین آن از عهده موضوع این مقاله خارج است. در ادامه به نقد و بررسی اصل مذکور پرداخته خواهد شد.

۲-۳. نقد تقدم وجود بر ماهیت

از منظر اندیشه شهید بهشتی و با تکیه بر فلسفه صدرایی، برخی از پیش‌فرض‌های ژان پل سارتر در اصل تقدم وجود بر ماهیت قابل پذیرش و مورد تأیید است، اما اشکالات و نقض‌هایی نیز به این دیدگاه مطرح می‌گردد (حسینی بهشتی، ۱۴۰۰، ج ۳: ۴۱). این مشابهت‌ها و مخالفت‌ها ذیل سه نکته تبیین خواهد شد.

۱-۲-۳. اصالت وجود در فلسفه صدرایی

در فلسفه صدرایی، هم تعبیر «اصالت وجود» و هم تعبیر «تقدم وجود بر ماهیت» دیده می‌شود که به یک معنا به کار رفته است و تقدم وجود بر ماهیت، یکی از فروع اصالت وجود است. اصالت وجود در حکمت صدرایی یعنی آنچه متن خارج و عالم واقع را تشکیل می‌دهد - و واقعیت خارجی دارد - وجود است و ماهیت، تابع و عارض وجود می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۲). اگرچه در معنای اعتباریت ماهیت اختلاف نظر وجود دارد (نبویان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۱۷۲-۱۷۴)، اما قدر متیقن اینست که اصالت وجود، یعنی واقعیت بالذات و اصیل؛ همان وجود است و ماهیت، امری ذهنی یا تابعی است. این قاعده در فلسفه صدرایی هیچ استثنایی ندارد و همه موجودات عالم را شامل می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۹۸: ۱۳۴)؛ پس اولین نکته در باب تعبیر اصالت وجود و مشترک لفظی بودن آن در دو دستگاه فلسفی مزبور است.

نکته دیگر اینکه تقدم وجود بر ماهیت نیز در فلسفه صدرایی به معنی اصالت وجود است. علامه طباطبایی، تقدم و تأخر را به انواع گوناگونی تقسیم نموده و یک نوع آن را «تقدم بالحقیقه» شمرده است. همو مهم‌ترین مصداق تقدم را تقدم وجود بر ماهیت دانسته است (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۸۸۶) که به منزله تأیید همان مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است. بدین ترتیب می‌توان گفت آن‌چه حقیقت دارد! وجود است و ماهیت بالعرض و المجاز متصف به واقعیت می‌گردد (و این یعنی تقدم حقیقی وجود بر ماهیت). پس در خصوص اصالت وجود به معنی صدرایی، باید گفت هیچ تفاوتی میان انسان و غیرانسان و شیء مصنوعی و طبیعی وجود ندارد، بلکه همه موجودات، ماهیتی اعتباری و مؤخر از وجود دارند. از طرف دیگر، چون در این فلسفه همه ممکنات - ماسوی الله - ماهیت دارند، پس حتی انسان در بدو آفرینش یا پیدایش نیز از ماهیتی برخوردار است.

اگرچه ژان پل سارتر سعی دارد فلسفه اگزیستانس را فلسفه تخصصی و مختص اهالی فلسفه معرفی کند (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۵-۲۴)، اما باز هم آمیختگی این فلسفه با هنر و ادبیات، سبب شده تعابیری تسامحی در آن به کار گرفته شود. تعبیر اصالت وجود به معنی ماهیت نداشتن انسان در بدو امر و تقدم وجود بر ماهیت به معنی اینکه روزگاری بر انسان می‌گذرد که ماهیت ندارد و رفته‌رفته، خود ماهیتش را می‌سازد، تعبیری تسامحی بوده (حسینی بهشتی، ۱۴۰۰، ج ۳: ۴۰ و ۴۱) و خالی از ادبیات غیرعلمی نیست؛ زیرا مسلماً انسان در هر مقطعی از حیات خویش، ماهیتی مرتبط با همان مقطع را داراست؛ اما سارتر کوشیده انسان را پروژه‌ای در مسیر انتخاب‌هایش معرفی کند و ترجیح می‌دهد ماهیت معینی برایش در نظر نگیرد. توضیح بیشتر در این باره به بحث «تعریف‌ناپذیری بشر در اندیشه سارتر» واگذار می‌گردد.

۲-۲-۳. اختلاف نوعی انسان‌ها در فلسفه صدرایی

نکته دیگری که باید در اصل تقدم وجود بر ماهیت از منظر سارتر مورد توجه قرار گیرد، بحث آزادی و اختیار انسان در ترسیم هویت خویش است. این اصل در فلسفه صدرایی نیز مورد توجه قرار گرفته و تحت عنوان «اختلاف نوعی انسان‌ها در بقاء» مطرح گردیده است. مطابق این اصل، همه انسان‌ها در حدوث و آفرینش یکسان و یک‌رنگ هستند، یعنی از سرشت و ماهیتی واحد برخوردارند؛ اما در بقاء، با اعمال و علوم خویش، ماهیتشان را تغییر داده و خود تعریفی از هویتشان ارائه می‌دهند. از آنجایی که توضیح این بحث، طالب مجالی مفصل است، به همین میزان بسنده می‌گردد که در حکمت متعالیه، عرض شأنی از شئون جوهر و موجود به وجود آن است؛ از همین رو، هر تغییری در اعراض، مستلزم

تغییر جوهر و ذات موجود است (فیاضی، ۱۳۹۷: ۱۴۴). در این نگاه، اگر نفس به عنوان جوهر، در اعراض خود، مانند علم و اعمال جوارحی و جوانحی تغییری بیابد، با تکرار و استمرار آن عرض، ملکه‌ای در جوهر یا نفس پدید آمده و به کلی ماهیت آن نفس را تغییر می‌دهد.

به همین جهت ملاصدرا در تقسیم‌بندی اولیه‌ای، انواع متفاوت میان انسان‌ها را چهار نوع ملکی، شیطانی، سبعی و بهیمی دانسته است (ملاصدرا، ۱۳۹۱: ۴۳). اگرچه خود این انواع نیز جنسی برای انواع بعدی قرار می‌گیرند. در واقع چون انسان علوم مختلفی کسب می‌کند که برخی شیطانی و برخی ملکی و غیر آنهاست، یا عده‌ای از افراد بشر در صدد تحصیل علم نافع برآمده و عده‌ای از وادی علم به کلی بی‌بهره‌اند، همین سبب می‌شود جوهر وجودشان نیز متفاوت گردیده و شکل، حد و ماهیت وجودشان نیز مغایر با دیگران باشد. همچنین در مسئله اعمال جوارحی و جوانحی چنین است که هر فردی متناسب با نیت و اعمال خویش، به وجود خام خود شکل داده و صورت می‌بخشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۹: ۴۸۹). البته باید توجه داشت که این اختلاف نوعی، در عین حفظ جنس مشترک یعنی «انسان» است. به عبارت دیگر، همه انسان‌ها در بدو تولد فقط انسانند و رفته‌رفته به اشکال گوناگونی از انسان، مانند «انسان ملکی» یا «انسان شیطانی» درمی‌آیند؛ پس می‌توان گفت: «انسان یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهره او را به دست خودش داده است تا هر طور که می‌خواهد ترسیم کند» (مطهری، ۱۳۹۰: ۳۴).

بر اساس همین مبنا شهید بهشتی می‌گوید:

«انسان دارای ماهیت و طبیعتی عمومی است که بر آن طبیعت زاده شده [است]. [او] دارای سرشت خاکی و ملکوتی، دارای تمایلات، نهادها، استعدادها و کشش‌هایی است، اما "ماهیت خاص خود" را باید در سایه کوشش و اراده شخصی بسازد. تمایلات و استعدادها، همه [در حکم] آمادگی‌ها و زمینه‌هایی است، وگرنه خود اوست که باید از این استعدادها بهره گیرد و "ماهیت و چگونگی" خویش را بسازد. انسان یک ماهیت عمومی [و] کلی دارد که خیلی مبهم است و یک ماهیت و چیستی شخصی دارد. [لکن] سایر موجودات این‌طور نیستند. در موجودات دیگر جهان، ماهیت کلی آن‌ها شکل اصلی آن‌ها را مشخص می‌کند، [مانند] سیب، انار، موش و گربه که ماهیت کلی این‌ها شکل اصلی، چیستی اصلی و ابعاد اصلی چیستی آن‌ها را معین می‌کند. تفاوت این گربه با آن گربه تفاوتی جزئی است؛ رنگش کمی فرق دارد، ساختمان و شکل بدنش کمی فرق دارد، موی این نرم‌تر است و آن یکی زبرتر است و از این نوع تفاوت‌های ظاهری. ولی انسان چه؟ انسان هم ماهیت کلی دارد، ولی ماهیت کلی انسان مثل موم در دست خود انسان است؛ خود او است که به این موم شکل می‌دهد. در

این شکل دادن، فاصله میان یک انسان با انسانی دیگر، چستی یک انسان با دیگری، از فاصله میان دو نوع کاملاً متمایز بیشتر است. جایگاه دو انسان در موزه هستی این‌گونه است، یکی بالاتر از هر موجود والا [بی] که می‌شناسید و دیگری پست‌تر از هر موجود پستی که سراغ دارید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹). بنابراین انسان با ویژگی‌های کلی انسان به دنیا می‌آید، اما این‌ها ویژگی‌هایی هستند که او را اجمالاً از سایر موجودات جهان جدا می‌کنند. اما تنوع داخلی چیست؟ تنوع داخلی آن‌قدر وسیع و گوناگون است و آن‌قدر شدت و اوج و حضیض دارد که می‌بینید دو انسان، در مقایسه با یکدیگر، دو موجود متفاوت بر کره زمین هستند» (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۶۲).

شهید بهشتی سپس با اشاره به شباهت این دیدگاه به انسان‌شناسی آگریستانس می‌گوید: «این همان مطلبی است که آگریستانسیالیسم به‌عنوان یک اصل مطرح کرده است. البته قبل از آگریستانسیالیسم هم این مسئله مطرح شده بود. من مدت‌ها مایل بودم بینم نصوصی از فلاسفه اسلامی در این زمینه و متناسب با این بحث داریم یا نه. در یک بخش از "اسفار" که [آن را] بررسی می‌کردم، بخشی را پیدا کردم که درست مربوط به همین مسئله بود. ملاصدرا عیناً همین مسئله را می‌گوید که انسان ماهیت خویش را می‌سازد» (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۶۲-۶۳).

بر اساس آنچه گذشت، روشن گردید که اصل آزادی در ساخت ماهیت خویش، در اندیشه اسلامی نیز تأیید شده است، اما تفاوتی ناظر به بند اول میان تقریر آگریستانس و حکمت صدرایی وجود دارد. در فلسفه سارتر، انسان‌ها از بدو آفرینش ماهیت ندارند تا خود، خود را بسازند، اما در فلسفه صدرایی، انسان‌ها با ماهیتی مشترک زاده می‌شوند و تدریجاً ماهیت خویش را تغییر می‌دهند.

۳-۲-۳. خدا باوری و اثبات سرشت در فلسفه صدرایی

در فلسفه ژان پل سارتر، وجود صانع به منزله محدودیت تلقی شده است. وی با صراحت می‌گوید: «بنابراین از نظر این فیلسوفان (فیلسوفان الهی)، فرد بشری مفهومی را که در اندیشه خداوند وجود دارد تحقق می‌بخشد [یعنی آزاد نیست]» (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۶). قطعاً مراد وی از این عبارت، تعارض اراده انسان با علم خداوند به عاقبت و انتخاب انسان نیست، بلکه او معتقد است پذیرش صانع برای انسان، یعنی پذیرش طرح و صورتی که بر اساس آن، صانع انسان را خلق کرده است. پس چهارچوب و ماهیتی برای انسان ترسیم می‌گردد (صفایی، ۱۳۹۹: ۵۸).

اما بر مبنای اندیشه شهید بهشتی، همه انسان‌ها از سرشت واحد و مشترک برخوردارند: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)، (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۷۴) و همچنانکه در بحث اختلاف نوعی انسان‌ها گذشت، همه انسان‌ها در حدوث، ماهیتی واحد دارند، اگرچه در بقاء اختلاف پیدا

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی
کنند. پس اندیشه شهید بهشتی ضمن صحنه گذاشتن بر اختلاف عاقبت انسان‌ها، وحدت چهارچوب
وجودی، ماهیت کلی و سرشت آن‌ها را نفی نکرده است.

اکنون سؤال این است که چگونه انسان بدون هیچ محدودیت و چهارچوبی که سارتر و
اگزیستانسیالیست‌ها آن را ماهیت می‌نامند، می‌تواند امکان تحقق پیدا کند. آیا به راستی ممکن است
موجودی محدود، با مشخصات وجودی معین، هیچ ماهیتی نداشته باشد؟ این بحث در ادامه تحت
عنوان «تعریف‌ناپذیری بشر در اندیشه سارتر» دنبال خواهد شد.

اما پیش از آن، تذکر این نکته لازم است که آیا خداوند لزوماً تصویر و ماهیتی مانند کارد یا سنگ یا
درخت در مورد انسان می‌سازد که از زمان حدوث تا زمان فنا، در یک مسیر معین و از پیش تعیین شده
حرکت کند، یا آنکه به تعبیر شهید مطهری، خداوند قلم ترسیم چهره انسان را به دست خودش داده
است؟ به عبارتی در اندیشه اسلامی، خداوند به عنوان صانع بشر، خالق او و ماهیت اوست؛ اما با این
حال، ماهیت او را به گونه‌ای خلق کرده که کاملاً انعطاف‌پذیر بوده و انسان با اراده خویش، آن را شکل
می‌دهد و چنانکه شهید بهشتی گفت، مانند مومی در دست خود انسان است.

قرآن کریم برخی از انسان‌ها را به مقام‌های متصف می‌داند که اسوه‌ای برای سعادت‌طلبان و
راهنمایی برای حق‌جویان هستند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱) و نیز برخی
را حتی از حیوانات هم پست‌تر می‌داند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹). بنابراین روشن
است که میان وجود صانع و ماهیت سیال انسان، هیچ منافاتی نیست و بشر در ساخت هویتش مختار
است؛ زیرا اولاً خود صانع، ماهیت بشر را سیال خلق نموده و ثانیاً اصل وجود چهارچوبی مشخص
برای انسان - که موجب می‌گردد آزادی انسان فقط در همان چهارچوب مقدر گردد - پذیرفته شده و
بشر متصف به سرشت، طبیعت و فطرت مشترک است.

در حقیقت، چالش اصلی سارتر نیز همین طبیعت و چهارچوب از پیش تعیین شده است که آزادی
انسان را محدود می‌سازد و به خودی خود، فلسفه او با خداباوری تعارضی ندارد (دست‌کم به عقیده
خودش)؛ چون او نیز می‌تواند مانند اپیکوریان، اراده انسان را دور از دخالت خداوند بداند و چنین
تلقی کند که خدایی وجود دارد، اما دخالتی در امور انسان ندارد و او را به حال خود رها گذاشته است
(رفیعی، ۱۴۰۲: ۱۰۷)؛ اما هنگامی که در فلسفه اسلامی اصل محدودیت و چهارچوب‌مندی اختیار
انسان پذیرفته شد و این محدودیت با حفظ اختیار و آزادی انسان در ساخت ماهیتش جمع شد، دیگر
چالش سارتر از اساس قابل قبول نخواهد بود.

۳-۳. تعریف ناپذیری بشر در اندیشه سارتر

ژان پل سارتر با تکیه بر اصل تقدم وجود بر ماهیت، انسان را موجودی غیر قابل تعریف می‌داند، زیرا اگر تعریف و مفهومی واحد از آن ارائه شود، همه افراد آن تحت ضوابط و چهارچوب‌های انسانی قرار می‌گیرند، همان چهارچوب‌هایی که به سبب وجودشان در همه افراد، آن‌ها را ذیل یک مفهوم کلی به نام «انسان» گرد آورده‌اند. اگرچه او به صراحت می‌گوید: «در مکتب اگزیستانسیالیسم، تعریف ناپذیری بشر بدان سبب است که بشر نخست هیچ نیست» (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۸)، با این حال می‌توان این تعبیر او را با دیگر عباراتش تفسیر نمود. نگاه سارتر به انسان، به عنوان موجودی سیال، این است که این موجود چیزی نیست جز پروژه و طرحی که خود بنیان آن را افکنده است. به تعبیری انسان یک فرایند زمان‌مند و تدریجی است که با اعمال و انتخاب‌های خویش ساخته می‌شود. سارتر می‌نویسد: «بشر ابتدا وجود می‌یابد، متوجه وجود خود می‌شود، در جهان سر برمی‌کشد، سپس خود را می‌شناساند؛ یعنی تعریفی از خود به دست می‌دهد» (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۸).

بشر حقیقتاً موجودی بی‌تعیین است که در یک فرایند تدریجی، به سمت آنچه از خود ساخته و می‌خواهد بسازد، رشد می‌کند تا جایی که هویتی از خود به دست دهد که دارای تعین است. به همین جهت، سارتر بشر را پیش از هر چیز، طرحی دانسته که به سوی آنچه از خود می‌طلبد در حال تحول و حرکت است (سارتر، ۱۴۰۲: ۲۹). لاندمن درباره‌ی یاسپرس (از دیگر فیسوفان اگزیستانس) می‌گوید:

«یاسپرس از مخالفین انسان‌شناسی متداول است، زیرا اعتقاد به تحرک و تداوم انسان دارد و اضافه می‌کند که تشکیل و بنای هرگونه تعریفی از انسان محال است، چون در همان لحظه‌ای که انسان‌شناسی دست‌انکار تعریف‌سازی است، انسان - یعنی موضوع تحقیق و تعریف او - تغییر کرده است.» (کبیر، ۱۳۹۸: ۳۹)

آنچه تاکنون از مفهوم بشر در اندیشه سارتر روشن شد، این است که وی مانند ارسطوئیان، انسان را حیوان ناطق معرفی نمی‌کند، بلکه آن را موجودی می‌داند که در حال پیشروی به سمت طرح‌هایش است و یا آنکه اصلاً انسان طرحی است در حال رسیدن به آنچه پی‌ریزی و برنامه‌ریزی کرده و برای تحقق آن کوشش می‌کند. این تأکید بر طرح بودن انسان بدان جهت است که سارتر انسان را موجودی تعین یافته نمی‌داند، بلکه وی معتقد است بشر موجودی است سیال و تدریجی که رفته‌رفته پروژه وجود خویش را تکمیل ساخته و تعین می‌بخشد؛ در حالی که دیگر موجودات، عاقبتی از پیش تعیین شده دارند و طرحی در دست خودشان نیستند. همچنین سارتر صرف خواسته و قصد آدمی را سازنده‌ی شخصیتش نمی‌داند، بلکه بر این باور است که انسان با آنچه طرح‌ریزی کرده و مجدانه و با



ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی (سارتر، ۱۴۰۲: ۳۰).

۴-۳. نقد تعریف ناپذیری بشر

چنانکه در دیدگاه سارتر گذشت، وی مدعی است ماهیت انسان مؤخر بر وجودش بوده و در ابتدا بشر چیزی نیست جز پروژه‌ای در مسیر ماهیت منتخب خودش. در واقع بشر ماقبل ماهیت، صرفاً طرحی است که در صدد یافتن و ساختن ماهیت خویش است. آنچه قبلاً در این نوشتار گذشت، مبنی بر اینکه تعبیر سارتر از ماهیت تعبیر شفافی نیست، بدین جهت است که او انسان ماقبل ماهیت اختیاری را، موجودی فاقد ماهیت و به تعبیر دیگر صرف وجود می‌داند. حال آنکه موجود بدون ماهیت، یعنی وجودی که حد و شکل و صورت مشخصی ندارد و این به منزله نامحدود بودن وجود انسان است. در فلسفه صدرایی، یگانه موجود بدون ماهیت، خداوند است؛ زیرا فقط اوست که بی‌نهایت بوده و حدی ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۱۱۳)؛ اما دیگر موجودات چون محدودند، حتماً از حد و ماهیت نیز برخوردار هستند. اگرچه دستیابی به ماهیت حقیقی و فصل‌راستین در تعریف بشر محصل نشده باشد (طباطبایی، ۱۴۴۰: ۷۹)، اما این به منزله نفی ماهیت نیست. در خصوص انسان نیز باید گفت یقیناً او موجودی است محدود و با صورتی مشخص که همین برابر است با برخورداری از ماهیت، حتی اگر کشف دقیق و نفس‌الامری آن ماهیت تاکنون برای بشر محقق نشده باشد.

اما اینکه گفته شود سارتر انسان را موجودی لافسه و به تعبیری «نیستی» می‌داند، خود نیازمند اثبات دعاوی پرشماری است، از جمله وجود حقیقتی به نام نیستی که می‌تواند آگاه و آزاد باشد! از منظر فلسفه صدرایی، هر آنچه تحقق عینی و خارجی دارد و منشأ اثر واقع می‌شود، هر مقدار هم که ضعیف بوده و از فعلیت کمتری برخوردار باشد، لزوماً هستی دارد و هستی یا محدود است و یا نامحدود. اگر محدود باشد، قابل تعریف و دارای ماهیت خواهد بود.

در نکته سوم از بحث گذشته، مشخص شد که از منظر حکمت صدرایی و به طور خاص از نگاه شهید بهشتی، انسان به‌دستان خود ماهیت خویش را می‌سازد، اما پیش از انتخاب و کنش نیز دارای ماهیت و سرشتی خاص است. برخی از قیود ماهیت انسان ناشی از اندام و قوای بدنی اوست، نظیر جسم بودن، نامی بودن، حساس و متحرک بودن که همگی سبب می‌گردد از دیگر موجودات نظیر ملانکه و یا اجسامی مانند سنگ و نبات و غیره، تمایز یابد -البته سارتر نیز با فی نفسه خواندن جسم انسان، این دیدگاه را پذیرفته است (نک: نگاهی هستی‌شناسانه به مسئله) -.

برخی دیگر از قیود ماهیت نیز، مانند قوه تفکر و تعقل بشر، مربوط به بعد روانی و روحانی اوست.

اکنون با نگاهی دوباره به فلسفه سارتر، روشن می‌گردد که وی نیز با پذیرش آزادی برای انسان، هویتی برای بشر قائل شده است که او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و نیز با ارائه بحث «پروژه و طرح بودن انسان» به این مسئله دامن زده که انسان هویتی است سیال و انتخابگر. بنابراین با دید عمیق فلسفی، انسان قطعاً در هر مقطعی از هستی خود، ماهیت و هویتی مختص به همان مقطع دارد، اگرچه این ماهیت سیال بوده و تدریجی باشد. با بیانی صدرایی می‌توان اینگونه گفت که بشر، موجودی سیال است که هویت او همین سیالیت و زمان‌مندی و امتداد داشتن است. برخلاف موجوداتی که هیچ تحرکی ندارند، مانند ملانکه؛ یا موجوداتی که تحرکشان سبب تغییر ماهوی نمی‌گردد، مانند حرکت جوهری نبات از شکل نهال به درختی تنومند، یا تغییر و حرکت پرنده‌ای کوچک به پرنده‌ای بالغ.

۱-۴-۳. نگاهی دیگر به نظر سارتر

اما اگر به ادبیات و نحوه نگرش خاص فیلسوفان اگزیستانس بازگردیم، می‌توان دیدگاه سارتر را اینگونه تبیین نمود که وی فقط از انسان نفی سرشت نموده و تأکید او بر رد چهارچوب وجودی، اسلوب و دستورالعمل از پیش تعیین‌شده برای انسان است. به عبارت دیگر، وی به دنبال اثبات عدم تعین در انسان است و وجود بدون ماهیت را فقط در همین معنا به کار برده است.

بر این گزاره نیز باید اشکال نمود که اولاً اصل ماهیت داشتن انسان در هر مقطعی، آزادی او را به نحوی از انحاء محدود می‌سازد، چه از منظر فلسفه صدرایی، ماهیت به معنی فقر وجودی و وابستگی به غیر است (جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۱۰۲-۱۰۴). از آنجایی که هستی انسان، هستی فقری و متعلق به واجب الوجود است، پس اراده انسان نیز در طول اراده علت تامه‌اش می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۴۰: ۲۰۸). بدین ترتیب ممکن نخواهد بود که انسان، موجودی آزاد و دارای اراده باشد، به نحوی که حتی خالقی در این اراده دخالت نداشته باشد. مضاف بر اینکه در صورت اثبات ماهیت به معنای صدرایی، در هر صورت انسان واجد محدودیت‌ها و پیش‌فرض‌هایی خواهد شد. از همین رو اسلام هم سرشت نخستین را تأیید نموده است و هم محدودیت‌های وجودی بشر را: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: ۳۰)، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵).

ارزیابی اصل «تقدم وجود بر ماهیت» در انسان‌شناسی سارتر با تکیه بر فلسفه صدرایی و اندیشه شهید بهشتی ۱۷۹

بنابراین از منظر اندیشه اسلامی، بشر موجودی است دارای ماهیت، چه خود سارتر نیز با نفی ماهیت و اثبات طرح و آزادی برای انسان، چنین کرده، و همچنین بشر با سرشتی آفریده شده که تکیه‌گاه بشر است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ» (انسان: ۲)؛ این تعبیر بیانگر آن است که بشر از هنگام آفرینش، با سرشتی آمیخته از نیکی‌ها و بدی‌ها و آگاه به خیر و شر پدید آمده است: «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸).

چنانکه در مبحث وانهادگی مطرح شده، سارتر انسان را رها و آزاد در انتخاب نیک و بد می‌داند (سارتر، ۱۴۰۲: ۳۲) و بلکه همین سبب دلهره و اضطراب او می‌گردد. اما در اندیشه شهید بهشتی، بشر فطرتاً نیک و بدشناس است و مسیر صواب را از ناصواب تشخیص می‌دهد. پس مفهوم بشر در انسان‌شناسی بهشتی، معادل موجودی مختار است، حتی در ساخت ماهیت خویش، که با بهره‌مندی از آگاهی‌های برآمده از سرشت و فطرتش، او را به «جانداری آگاه و انتخابگر» مبدل می‌سازد (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۹۹).

۴. جمع‌بندی

بر اساس آنچه در این پژوهش گذشت، تطبیقی میان انسان‌شناسی اسلامی با تکیه بر فلسفه صدرایی از یک طرف، و انسان‌شناسی ژان پل سارتر از طرف دیگر، شکل گرفت. محور بحث، اصل «تقدم وجود بر ماهیت» به معنای اگزستانسیالیستی آن بود و گفته شد که تا میزانی از این اصل، یعنی اختلاف نوعی انسان‌ها و تحرک و تغییر وجود انسان، بر مبنای فلسفه صدرایی قابل پذیرش است؛ اما ادبیات فلسفه صدرایی، خصوصاً در بحث اصالت وجود کاملاً متفاوت بوده و نوعی اشتراک لفظی میان اصل مزبور در حکمت متعالیه و اگزستانسیالیسم وجود دارد.

از مهم‌ترین مباحث این پژوهش، نگاه سارتر به مقوله آزادی و نفی هرگونه ماهیت و سرشت برای انسان بود که با بررسی این ادعا در پارادایم فلسفه صدرایی، مشخص گردید اصل آزادی و اختیار انسان در ساخت ماهیت خود قابل قبول است، اما نفی ماهیت و فطرت اولیه که چهارچوب وجودی انسان را نمایان می‌سازد، اگرچه در فلسفه سارتر مورد تأکید است، اما در فلسفه ملاصدرا مردود است.

همچنین نفی وجود خداوند به عنوان صانع بشر، در فلسفه سارتر، برای تأمین آزادی حداکثری و نفی سرشت به کار رفته است، درحالی که در فلسفه ملاصدرا، انسان مخلوق خداوندی واجب الوجود است و در عین حال که با ماهیت تعیین شده این خدا آفریده شده، در تغییر آن ماهیت مختار است و می‌تواند ماهیت منعطف خود را با انتخاب و عمل خویش، شکل بدهد.

از دیگر نتایج اصل تقدم وجود بر ماهیت در اندیشه سارتر، تعریف‌ناپذیری مفهوم بشر است. این ادعا نیز با نقدی که بر اصل تقدم وجود بر ماهیت شد، رد گردیده و در مقابل، تعریفی منعطف و در عین حال شامل تمامی افراد بشر پیشنهاد شد. بر اساس اندیشه صدرایی، انسان مانند هر موجود دیگری از ماهیت برخوردار است، ولو اینکه این ماهیت قابلیت تغییر و انعطاف داشته باشد. بر همین اساس، شهید بهشتی انسان را «جاندار آگاه و انتخابگر» تعریف نموده و او را مخلوقی دارای سرشت و ماهیت کلی و در عین حال آزاد در ساخت ماهیت خاص خود می‌داند.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. بوخنسکی، یوزف ماریا. ۱۳۹۹. فلسفه معاصر اروپایی، ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. حسینی بهشتی، سیدمحمد. ۱۴۰۰. در مکتب قرآن: درس‌گفتارهای تفسیری. تهران: انتشارات روزنه.
۴. مصلح، علی اصغر. ۱۳۹۸. فلسفه‌های اگزیستانس. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۹. فلسفه صدرای. قم: مرکز نشر اسراء.
۶. خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۹۷. انسان‌شناسی اسلامی. قم: نشر معارف.
۷. آیت‌اللهی، حمیدرضا. ۱۳۸۵. مقایسه وجود در اگزیستانسیالیسم و اصالت‌الوجود صدرایی. پژوهشنامه علوم انسانی. شماره ۴۹: صص ۱-۳۴.
۸. ملکیان، مصطفی. ۱۳۷۹. تاریخ فلسفه غرب. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۹. حسن‌زاده آملی، حسن. ۱۳۹۹. شرح العیون فی شرح العیون. قم: بوستان کتاب.
۱۰. حسینی بهشتی، سیدمحمد. ۱۴۰۱. انسان از منظر قرآن، گردآوری محمد مهدی رفیعی. قم: نشر معارف (موسسه مطالعات اسلامی و علوم انسانی اندیشه بهشتی).
۱۱. رفیعی، محمد مهدی. ۱۴۰۲. انسان‌شناسی اپیکوری و رواقی: مروری بر نگرش‌های انسان‌شناختی در عصر هلنیسم. دوفصلنامه علمی - پژوهشی نسیم خرد، سال نهم، شماره اول: صص ۹۵-۱۱۲.
۱۲. سارتر، ژان پل. ۱۴۰۲. اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: انتشارات نیلوفر.
۱۳. کبیر، یحیی. ۱۳۹۸. فلسفه آنتروپولوژی. قم: انتشارات مطبوعات دینی.
۱۴. کرمی، حسین. ۱۳۹۸. تلاشی در انسان‌شناسی تطبیقی. تهران: نشر سخن.
۱۵. صفایی حائری، علی. ۱۳۹۹. نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل (اگزیستانسیالیسم). قم: انتشارات لیلة القدر.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۹۸. نهاية الحکمة، تعلیقات غلامرضا فیاضی. قم: انتشارات موسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره).

۱۸۲ زیخرا سال دهم / شماره اول / پیاپی ۱۸ / بهار - تابستان ۱۴۰۳

۱۷. _____، ۱۴۴۰. بداية الحكمة. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۱۸. فیاضی، غلامرضا. ۱۳۹۷. علم النفس فلسفی. قم: انتشارات موسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۹. مطهری، مرتضی. ۱۳۹۰. انسان در قرآن. تهران: انتشارات صدرا.
۲۰. ملاصدرا، ۱۳۹۸. الشواهد الربوبية. قم: بوستان کتاب.
۲۱. _____، ۱۳۹۱. عرشیه، ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: انتشارات مولی.
۲۲. نبویان، سید محمد مهدی. ۱۳۹۹. جستارهایی در فلسفه اسلامی مشتمل بر آراء اختصاصی استاد فیاضی. قم: مجمع عالی حکمت اسلامی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی